


An Analysis of the Nature of Jesus Christ from the Point of View of Early Monotheistic Christian Sects

✉ **Ebrahim Bahadivand Chegini**  / Ph.D of Religions and Mysticism, Imam Khomeini Educational and Research Institute, ebrahim.1414@yahoo.com

Morteza Sane'i / Assistant Professor of Religion Department, Imam Khomeini Educational and Research Institute

Received: 2023/09/10 - **Accepted:** 2023/11/05

sanei@iki.ac.ir

Abstract

Examining the Christian sources and early Christian groups, one can claim that Christianity was a monotheistic religion from the beginning, and one can find its monotheistic roots among those groups. This article tries to analyze and identify the early Christian monotheistic groups as well as their Christology using a descriptive-analytical method. According to this research, the early Christian monotheistic sects introduce Jesus as a human being and as God's messenger, and there was no Trinity in their beliefs. Adhering to the Mosaic law, they considered Jesus as God's creation and disagreed with the teachings of Paul and believed in monotheism without believing in the Trinity. It is clear that the most important reason for the validity of the monotheists' beliefs of the early Christianity about the non-divinity of Jesus and his nature, is that their beliefs are approved by reason; this is because it is not rational for God to have human body or for a human to have divinity.


Keywords: Monotheism, Christology, Apostles, Ebionites, Nazaraeans, Monarchianists.

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل و بررسی ماهیت عیسی مسیح علیه السلام از منظر فرقه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت

ebrahim.1414@yahoo.com

sanei@iki.ac.ir

کرامت ابراهیم بهادریوند چگینی  / دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

مرتضی صانعی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۴

چکیده

با بررسی منابع مسیحی و گروه‌های صدر مسیحیت می‌توان مدعی شد که مسیحیت از آغاز، دین توحیدی بوده است که ریشه‌های یکتاپرستی آن را می‌توان از میان آن گروه‌ها مشاهده کرد. این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی درصدد تحلیل و شناسایی گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت و همچنین مسیح‌شناسی از منظر آنهاست. یافته‌های پژوهش حاضر گویای این مطلب است که فرقه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت، حضرت عیسی علیه السلام را صرفاً یک انسان و پیامبر خداوند معرفی میکردند و در اعتقادات آنها خبری از تثلیث نبود. آنان ضمن التزام به شریعت موسوی، حضرت عیسی علیه السلام را مخلوق خدا می‌دانستند و با تعالیم پولس مخالف بودند و به توحید به‌دور از تثلیث اعتقاد داشتند. روشن است که مهم‌ترین دلیل بر صحت اعتقادات یکتاپرستان صدر مسیحیت در مورد عدم الوهیت و ماهیت حضرت عیسی علیه السلام، مهر تأیید عقل بر باورهای آنان است؛ زیرا عقل به‌هیچ‌وجه نمی‌پذیرد که خدا جسم انسانی به خود گیرد یا اینکه انسانی دارای الوهیت باشد.

کلیدواژه‌ها: یکتاپرستی، مسیح‌شناسی، حواریون، ابیونیان، ناصر بیان، مونارشیسیتیان.

آموزه یکتاپرستی از جمله اصول اعتقادی است که مورد توجه مسیحیان - یهودی در صدر مسیحیت قرار گرفته است. این آموزه با ظهور پولس و همفکرانش دستخوش تغییر و تحول شد و کم‌کم توحید آنان به تثلیث تغییر یافت. از جمله این تحولات، تغییر و تحول مناقشه الهیاتی میان آریوس و آتاناسیوس بوده است که در شورای نیقیه فضا را بر ضد آریوس تغییر داد و سبب شد که الهیت حضرت عیسی^ع رسمیت پیدا کند. لذا در ادامه این روند، آموزه تثلیث در شورای قسطنطنیه اول تصویب شد.

البته یکتاپرستی ریشه در تعالیم یکتاپرستانه حضرت عیسی^ع در عهد جدید دارد؛ لذا مراد از «یکتاپرستی» دیدگاه تمام افرادی است که در صدر مسیحیت معتقد بودند که حضرت عیسی^ع الهیت ندارد و الهیت او را نفی میکردند و خداوند متعال را واحد به معنای واقعی می‌دانستند. در صدر مسیحیت، به جز حواریون، از گروه‌های یکتاپرستی مانند ناصری‌ها، ایبونی‌ها، الکسائی‌ها و مونارشیست‌ها می‌توان نام برد. همچنین مراد از صدر مسیحیت در این مقاله، از ظهور مسیحیت تا اوایل قرن چهارم میلادی، یعنی مناقشه بین آریوس و آتاناسیوس و شورای نیقیه است.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که مسیح‌شناسی و نگاه یکتاپرستان صدر مسیحیت به ماهیت حضرت عیسی^ع به چه نحو بوده است؟ آیا آنها حضرت عیسی^ع را صرفاً یک انسان و فرستاده خداوند متعال می‌دانستند یا اینکه همانند تثلیث‌گرایان وی را هم‌ذات با خدا می‌پنداشتند؟

طبق تحقیقات انجام‌شده، تاکنون منبع یا نوشتاری که مشخصاً به بررسی گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت پرداخته باشد، یافت نشده است. هرچند در آثار اندکی به صورت پراکنده و بسیار جزئی و گذرا، برخی از این گروه‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. یکتاپرستی مسیحی

موجدان و یکتاپرستان در مسیحیت کسانی هستند که آموزه تثلیث را رد میکنند؛ زیرا آن را ناسازگار با یکتاپرستی کامل می‌دانند. این خط فکری و در واقع اندیشه یکتاپرستی را مسیحیان - یهودی (ایبونی‌ها) در کلیسای اولیه و مکتب معتقد به سلطنت مطلقه (مونارشیسم) پدید آوردند (مولند، ۱۳۸۷، ص ۴۵۵).

در مسیحیت نخستین، تا زمان ایرنئوس دو دیدگاه پیرامون عیسی مسیح^ع در جریان بوده است: یکی دیدگاه پولس و یوحنا که درباره خدایی سخن می‌گوید که از ازل وجود داشت؛ برای نجات نوع بشر مرد و از میان مردگان برخاست؛ دیگری دیدگاهی است که از لایه‌های اناجیل هم‌نوا و مخصوصاً منبع فرضی Q بیرون می‌آید؛ از عیسایی که خدا بود، سخن نمی‌گوید؛ بلکه انسانی را معرفی می‌کند که پیروانش او را نبی خدا می‌دانستند (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۴۱).

بنا بر شواهد عهد جدید، مسیحیت - یهودی در آغاز توسعه تاریخ کلیسا قرار دارد؛ به گونه‌ای که مسیحیت غیریهودی بیانگر آنچه در کلیسای مسیحی، «اولیه» محسوب می‌شود، نیست؛ بلکه تنها یک الهیات مسیحی - یهودی در صدر کلیسای

مسیحی وجود داشت. مسیحیان - یهودی معمولاً در فهرست‌های کلیسای به‌عنوان فرقه‌هایی از «ایونی‌ها» طبقه‌بندی می‌شدند یا در یک قضاوت کاملاً یک‌طرفه، در مقایسه با کلیسای بزرگ به‌عنوان اقلیتی ناچیز تحقیر می‌شدند. بنابراین ایده ارتداد و بدعت‌گذار بودن نیز در مورد آنها اعمال شده است. با توجه به اینکه فقط یک سنت پرانگنده از شاهدان مسیحیت - یهودی وجود دارد، برخی از محققان اشتباهاً به این نتیجه رسیده‌اند که مسیحیت - یهودی در واقع ناچیز بوده است؛ بدون اینکه در نظر بگیرند که دانش ما توسط سنت کلیسای تعیین شده است (Bauer, 19671, p.241).

تشخیص تداوم ایدئولوژیک و تبارشناسی بین مسیحیت - یهودی نخستین و متأخر کار آسانی نیست. رساله‌های یعقوب و یهودا و انجیل متی و مسیحیت - یهودی، طیفی از گروه‌هایی را نشان می‌دهند که توسط پدران اولیه کلیسا به‌عنوان ناصری‌ها، ایونی‌ها و الکسای‌ها شناسایی شده‌اند (Simon J. 2017, p.96).

اینکه برخی از یهودیان در عین اعتقاد به مسیحا بودن عیسی علیه السلام به شریعت یهود نیز عمل میکردند، به‌صورت آشکار از کتاب اعمال رسولان به‌دست می‌آید. رهبری آن جامعه اصلی مسیحیت در اورشلیم برای مدتی با خانواده عیسی علیه السلام ارتباط نزدیک داشت (اعمال رسولان، فصل ۶) و اسقفان آنها از دیدگاه یوسیبوس، همگی «عبرانی»، یعنی یهودی اهل عمل بودند. این فرایند تا ویرانی دوم اورشلیم در سال هفتاد میلادی ادامه داشت. پس از آن زمان، روزگار مسیحیان - یهودی خوش نبود؛ زیرا مسیحیان غیر یهودی‌الاصل از اصول یهودی بیش‌ازپیش فاصله گرفتند. در قرن چهارم نیز مسیحیان - یهودی دیگر در وضعیتی بودند که از نظر مابقی کلیساهای بزرگ، صرفاً گروهی بدعت‌آمیز شناخته می‌شدند (پیترز، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۲۰).

به‌طور کلی می‌توان گفت که در قرن اول و صدر مسیحیت، طرفداران کلیساهای مسیحی را یهودیان و غیریهودیان تشکیل می‌دادند. نخستین مسیحیان، یهودی‌تبار بودند. البته چیزی نگذشت که بسیاری از غیریهودیان نیز مسیحی شدند. وجه مشترک یهودیان مسیحی و غیریهودیان مسیحی، ایمان به عیسی ناصری بود؛ اما وجه تمایزشان این بود که آنها برداشت متفاوتی از زندگی و رسالت او داشتند. بدین ترتیب، آنها شخصیت عیسی مسیح علیه السلام را با توجه به مفاهیمی که از مدت‌ها قبل با آن آشنا بودند، تعبیر و تفسیر میکردند. لذا برای افرادی که یهودی بودند، وی همان مسیح تدهین شده و برگزیده خداوند بود که پیامبران در عهد عتیق به او بشارت داده بودند؛ اما در نظر غیریهودیان، عیسی علیه السلام قابل قیاس با منجی قهرمان آیین رمزی بود. آنها معتقد بودند که منجی موجودی است ملکوتی که مبعوث شده است تا پس از یک زندگی همراه با فداکاری، از میان مردگان برخیزد. برای بسیاری از مسیحیان ایفای چنین نقشی از سوی عیسی مسیح علیه السلام امری کاملاً طبیعی به‌شمار می‌آمد. بنابراین برداشت‌های متفاوت از عیسی علیه السلام را که در نوشته‌های مختلف عهد جدید یافت می‌شود، تنها با توجه به پیشینه‌های مختلف آن می‌توان درک کرد (پترسون، ۱۳۸۴، ص ۲۱-۲۲).

ترتولیان، اولین شخصی که اصطلاح «تثلیث» را وارد مسیحیت کرد نیز اعتراف می‌کند که در روزگار او اکثریت مردم مسیح را به‌عنوان یک انسان می‌دانستند (عبدالوهاب، ۱۴۰۰ق، ص ۱۰).

۲. گروه‌های یکتاپرست در صدر مسیحیت

پس از روشن شدن جایگاه یکتاپرستی در صدر مسیحیت، باید به شناسایی گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت پرداخت تا بتوان بر اساس آن به تحلیل درستی از مسیح‌شناسی و نگاه یکتاپرستی ایشان پرداخت.

۲-۱. حواریون

از حواریون حضرت عیسی و در رأس ایشان پطرس می‌توان به‌عنوان اولین گروه مسیحی نام برد که عیسی مسیح را پیامبر و بنده خدا می‌دانستند. برای نمونه، پطرس معتقد بود که خداوند از زبان انبیای الهی خبر آمدن عیسی مسیح را برای قوم بنی‌اسرائیل اعلام کرده بود. مانند مطالبی که در سفر تثنیه آمده است که حضرت موسی به اجداد ما خبر داده بود که خداوند نبی‌ای مثل من را از میان خودتان خواهد فرستاد (تثنیه ۱۵: ۱۸)؛ سخنان او را گوش کنید؛ چراکه هرکسی که کلام آن نبی را نشنود، از قوم منقطع خواهد شد. همچنین پیامبرانی مانند سموئیل و دیگر انبیای پس از وی، از ایام پیامبری حضرت عیسی خبر داده بودند. در ادامه، پطرس می‌گوید: آن عهدی که خداوند با حضرت ابراهیم بست و به او گفت که از ذریت تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت (در ادامه این عهد)، خداوند بنده خود یعنی حضرت عیسی را فرستاد تا شما را برکت دهد (اعمال رسولان ۲۰: ۳-۲۵). در تفسیر فقرات فوق گفته شده است که حضرت عیسی مانند حضرت موسی نبی است و درحقیقت کلمه خداست (میلر، ۱۳۲م، ص ۵۶). در تفسیر دیگری گفته شده است که مراد از «نبی» در اینجا کسی است که خواست خدا را به مردم اعلام می‌کند؛ فلذا خدا او را با حجت و دلیل محکم نزد مردم می‌فرستد. با توجه به اینکه عیسی مسیح کلمه خداست، به طریق اولی پیامبر خدا نیز خوانده می‌شود و مراد حضرت موسی از عبارت «مثل و مانند من» این نیست که مسیح در همه چیز مانند اوست؛ بلکه وجه مماثلت آنها این است که هر دوی آنها فرستاده شده‌اند تا اراده خدا را برای قوم بنی‌اسرائیل بیان کنند (ادی، ۱۹۷۳، ج ۴، ص ۴۶). اما این‌گونه تفاسیر نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اولاً حضرت موسی می‌گوید: خداوند نبی‌ای را مثل من برای شما خواهد فرستاد (تثنیه ۱۵: ۱۸). «مثل من» یعنی همانند من پیامبر و بنده خداست و لذا کسی که طبق قول مفسر، اراده خدا را برای مردم بیان می‌کند، آیا همان پیامبر و بنده خدا نیست؟! بله، اگر حضرت موسی کلمه خدا بود یا پسر واقعی خدا بود، سخن مفسران عهد جدید درست بود؛ اما هیچ‌یک از یهودیان و مسیحیان حضرت موسی را کلمه خدا و دارای الوهیت نمی‌دانند؛ ثانیاً در ادامه، دیگر انبیای بنی‌اسرائیل که ظهور مسیح را پیش‌بینی کرده‌اند، هیچ‌کدام مسیح را کلمه خدا یا پسر واقعی خدا معرفی نکرده‌اند. بنابراین تحلیلی که در این فقرات انجام می‌شود، باید مطابق با همان فقراتی باشد که پطرس به آنها از عهد عتیق استناد کرده است، نه مانند توجیه‌های بدون پشتوانه مفسران عهد جدید. از این‌رو در یکی از تفاسیر عهد جدید گفته شده است که وقتی موسی گفت که خداوند خدای تو، پیامبری برای تو برخواهد انگیزد، منظورش شباهت در شخصیت و توانایی نبود؛ بلکه مرادش این بود که موسی و عیسی توسط خداوند به‌عنوان پیامبر برانگیخته شده‌اند (مکدونلد، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۵۸۷).

با توجه به این تفسیر، حضرت عیسیٰ ﷺ نیز مانند حضرت موسیٰ ﷺ پیامبر خداست. بنابراین فقرات فوق صراحت در پیامبر بودن حضرت عیسیٰ ﷺ دارند.

در فقرات دیگری، پطرس قدرت شفابخشی حضرت عیسیٰ ﷺ را به واسطه روح القدس، که از جانب خداوند مأمور این امر است، می‌داند (اعمال رسولان ۳۸: ۱۰). بنابراین از نظر پطرس، حضرت عیسیٰ ﷺ نیز همانند دیگر پیامبران، قدرت معجزات و شفابخشی خود را از ناحیه خدا دریافت می‌کند و در این فعل و انفعال نیز ممکن است مأموران خداوند، از جمله روح القدس، نقش واسط را داشته باشند.

پطرس در فقرات دیگری از عهد جدید، از طرفی خدای مسیحیان را همان خدای یهودیان معرفی می‌کند؛ و از سوی دیگر، حضرت عیسیٰ ﷺ را بنده خدا می‌داند: «خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد...» (اعمال رسولان ۱۳: ۳).

بدین ترتیب، پطرس خدای مورد اعتقاد خود و مسیحیان را همان خدای یهودیان معرفی می‌کند؛ سپس صراحتاً می‌گوید که حضرت عیسیٰ ﷺ بنده خداست و جلال خود را از خدا دارد. بر این اساس، با توجه به نگاه توحیدی پطرس که همان دیدگاهی است که یهودیان نسبت به توحید دارند، در این صورت حضرت عیسیٰ ﷺ تنها می‌تواند بنده خدا باشد، نه پسر واقعی و هم‌ذات با خدا.

اما در تفسیر این فقره، «بنده خدا» این‌گونه توجیه شده که معنای یونانی واژه بنده، «بچه» است و ممکن است «پسر» یا «بنده» ترجمه شود. همچنین مفسر معتقد است که احتمال دارد معنای معمولی آن «بنده» باشد؛ چراکه مقصود پطرس، در واقع اشاره به فقراتی از کتاب اشعای نبی است (اشعیا ۱: ۴۲-۴؛ ۱۳: ۵۲ و ۱۲: ۵۳) که در آن، آمدن «بنده یهوه» مصائب و مرگ او برای گناهان بشر را پیشگویی کرده است. در ادامه، مفسر کلام پطرس را بار دیگر این‌گونه توجیه می‌کند که پولس در فیلیپیان ۶: ۱۱-۱۲ معتقد است: با اینکه عیسی مسیح ﷺ در صورت خدا بود، موقتاً از جلال خود عاری گردید و همانند بنده‌ای برای خدا درآمد. بدین نحو، مدت زمانی که در این دنیا بود، همانند بنده‌ای کامل بود که خدای پدر را در تمام امور اطاعت می‌نمود؛ ولی درحقیقت، پسر یگانه و در جوهر و ذات با خدا یکی بود (یوحنا ۱: ۱۴). عبارت «جلال داد» (فیلیپیان ۹: ۱۱-۱۲) نیز این‌گونه تفسیر شده است که خداوند به‌وسیله بر خیزاندن مسیح از مردگان، او را جلال داد (میلر، ۱۹۳۲م، ص ۵۱۵۰).

در تحلیل تفسیر فوق چند نکته را باید خاطر نشان کرد: اولاً طبق گفته مفسر، عنوان «بنده خدا» که پطرس به کار برده، اشاره به فقراتی از عهد عتیق درباره مسیح است؛ در واقع، اشاره پطرس تأیید می‌کند که حضرت عیسیٰ ﷺ بنده خدا و پیامبر اوست، نه پسر واقعی و دارای الوهیت؛ زیرا تا قبل از چنین توجیه‌هایی از سوی مفسران عهد جدید، هیچ‌یک از مفسران عهد عتیق و یهودیان عبارات مذکور در عهد عتیق را حمل بر پسر واقعی خدا بودن مسیح موعود یهودیان نکرده‌اند. از سوی دیگر، مبانی پطرس با پولس کاملاً متفاوت بود؛ زیرا پطرس برخلاف پولس و همانند

حضرت عیسی قائل به پایبندی به شریعت موسوی بود؛ یعنی مراد پطرس از مسیح، همان مسیحای موعود یهودیان بود که الوهیت از ویژگی‌های او نبود؛ ثانیاً چگونه می‌شود طبق گفته پطرس، حضرت عیسی متواضعانه از جلال خود عاری و همچون بنده‌ای مطیع می‌گردد، اما مفسر در تفسیر عبارت «جلال داد» می‌گوید که خداوند با برخیزاندن عیسی از مردگان، او را جلال داد و در دست راست خود نشانده؟! مگر حضرت عیسی هم‌ذات و هم‌جوهر با خدا نبود؟ اگر این ادعا درست باشد، دیگر خدا نمی‌تواند وی را جلال دهد؛ زیرا هرآنچه خدا ذاتاً دارد، عیسی نیز باید داشته باشد. بدین ترتیب، این تناقضات نمی‌تواند مدعای مفسران عهد جدید را به نفع آموزه تثلیث اثبات کند.

اما در تفسیر دیگری، عنوان «بنده» را برای حضرت عیسی نفی نکرده؛ بلکه آن را به گونه‌ای موافق با تعالیم مسیحیان تفسیر نموده است؛ لذا در تفسیر فقرات فوق گفته شده است که پطرس بر عنوان خدا اشاره کرد تا نشان دهد که او نیز از همان خدا و مسیح موعودی سخن می‌گفت که انبیا اعلام نموده‌اند. همچنین پطرس با مطرح کردن عنوان «بنده خدا»، در واقع عیسی را نماینده شخصی خدا به تصویر میکشد. البته این لقبی غیر معمول برای عیسی می‌باشد که فقط در چهار فقره دیگر از عهد جدید به کار رفته است؛ در حالیکه این عنوان در عهد عتیق (اشعیا ۱: ۴۲-۴؛ ۱۹: ۵؛ ۴۹-۷)، نامی آشنا برای مسیح موعود بود (مک آرتور، ۲۰۰۷، ص ۴۶۷). بنابراین اولاً مک آرتور اعتراف می‌کند که پطرس به همان خدای یهودیان و مسیحای موعود یهودیان اعتقاد داشته است؛ ثانیاً مک آرتور عنوان «بنده خدا» را برای حضرت عیسی را همان گونه که در عهد عتیق آمده است، می‌پذیرد و مانند دیگر مفسران مسیحی آن را رد یا توجیه نمی‌کند. در واقع، این خود رد و نقضی است بر تفاسیری که عنوان بنده خدا را به انحای مختلف توجیه میکنند.

یکی از شواهدی که ثابت می‌کند حواریون و مسیحیان صدر مسیحیت حضرت عیسی را بنده خدا می‌دانستند، اشاراتی است که در کتاب دید/خه یا تعالیم دوازده رسول به مراسم عشای ربانی صدر مسیحیت شده است. کتاب یادشده، در اصل، رساله‌ای یهودی بود و مسیحیان آن را شرح و بسط دادند. بخش‌های مسیحی این کتاب را به سال‌های ۸۰ تا ۱۶۰ میلادی نسبت می‌دهند. در این بخش‌ها دستورالعملی برای عشای ربانی مطرح شده است که با دستورالعمل‌های مبتنی بر عهد جدید بسیار تفاوت دارد؛ زیرا در آن خبری از الوهیت عیسی مسیح و مسئله گوشت و خون واقعی وی نیست؛ از این رو آن را به‌طور کامل ذکر میکنیم:

باری، برای عشای ربانی چنین شکرگزاری کنید: نخست در باب پیاله: تو را شکر میکنیم ای پدر! برای تاک مقدس بندهات داوود که او را از طریق بندهات عیسی به ما شناساندی؛ جلال از آن تو باد برای همیشه. دربار نان شکسته: تو را شکر میکنیم ای پدر! برای حیات و دانشی که از طریق عیسی بندهات به ما شناساندی؛ جلال از آن تو باد برای همیشه. درست همان طور که این نان شکسته بر تپه‌ها پراکنده بود و پس از گردآوری یکی شد، بگذار کلیسای تو از هر سوی زمین به سوی ملکوت تو گرد آید؛ زیرا جلال و قوت از آن تو است، از طریق عیسی مسیح، برای همیشه.

آرچیبالد رابرتسون در تحلیل این فقرات می‌گوید: باور به حضور گوشت و خون عیسی در عناصر عشای ربانی که به مذاق عصر ما بسیار نفرت‌آور است، به صورت آشکار و روشن مردود است. همچنین عیسی، مسیحای خدا و «بنده»

اوست، نه خود خدا (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۳۲-۳۳). بنابراین مسیحیان در صدر مسیحیت حضرت عیسیؑ را در مهم‌ترین مراسم دینی خود، یعنی «عشای ربانی»، بندهٔ خدا می‌دانستند و خداوند متعال را در خطاب‌های خودشان از حضرت عیسیؑ کاملاً متمایز می‌کردند.

شاهد تحلیل فوق این است که در فقرات دیگری از عهد جدید، شاگردان حضرت عیسیؑ با یکدیگر و به تعبیر عهد جدید، به یک دل این‌گونه به درگاه خداوند دعای مهمی را ایراد کردند:

... زیرا که فی‌الواقع بر بندهٔ قدوس تو عیسی، که او را مسح کردی... و الآن ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، به دراز کردن دست خود، به جهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بندهٔ قدوس خود عیسی... (اعمال رسولان ۴: ۲۷-۳۰).

در این فقرات، رسولان، خداوند متعال را خطاب قرار می‌دهند و حضرت عیسیؑ را بندهٔ او معرفی می‌کنند. بنابراین در این فرازها نیز پطرس و دیگر حواریون، حضرت عیسیؑ را بندهٔ خدا می‌دانستند که می‌تواند همانند دیگر پیامبران بین آنها و خدا واسطه شود.

با توجه به مطالبی که بیان شد، می‌توان گفت که عیسیای کتاب «اعمال رسولان»، همان عیسیای اناجیل هم‌نواست (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۲۷).

کتاب «اعمال رسولان» از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول که هشت باب نخستین این کتاب را دربر می‌گیرد، به حواریون و تبلیغات آنها می‌پردازد. جالب است که در این هشت باب، بیش از کل کتاب عهد جدید، حضرت عیسیؑ را بندهٔ خدا (اعمال رسولان ۱: ۳؛ ۲: ۶؛ ۳: ۲۷؛ ۴: ۳۰؛ ۴)، همچنین پیامبر خدا (اعمال رسولان ۲۲: ۳-۲۳) و پسر انسان (اعمال رسولان ۵۶: ۷) معرفی می‌کند. جالب است که در تمام این هشت باب، تنها در یک مورد عنوان «پسر خدا» (اعمال رسولان ۳۷: ۸) برای حضرت عیسیؑ به کار رفته، که آن هم از سوی برخی مفسران مورد تردید قرار گرفته است. لذا میلر، مفسر عهد جدید، معتقد است که این یک مورد هم جعلی است و در نسخهٔ قدیمی عهد جدید وجود ندارد. وی می‌گوید: فقرهٔ ۳۷: ۸ اعمال رسولان باید حذف شود؛ چون این فقره در نسخه‌های قدیمی موجود نیست. ممکن است کاتبی گمان می‌کرده که چنین اعترافی لازم است و لذا آن را در حاشیهٔ صفحه یادداشت کرده است و بعدها افرادی که از روی آن نسخه‌برداری می‌کردند، به گمان اینکه این فقره هم جزء مطالب متن است، آن را به متن نسخهٔ خود اضافه نموده‌اند (میلر، ۱۹۳۲، ص ۱۳۲).

اما در بخش دوم که در باب نهم آن، واقعهٔ ایمان آوردن پولس مطرح می‌شود، به تدریج وقایع و تبلیغات رسولان جای خود را به مسافرت‌ها و تبلیغات پولس می‌دهد. از این رو از باب نهم به بعد، دیگر حضرت عیسیؑ بنده و پیامبر خدا و پسر انسان نامیده نمی‌شود؛ بلکه بلافاصله و بی‌درنگ پولس حضرت عیسیؑ را پسر خدا معرفی می‌کند: «و بی‌درنگ در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست» (اعمال ۲۰: ۹).

بنابراین در این هشت باب، شخصیت و هویت حضرت عیسی مطابق آن چیزی است که از یک کتاب مقدس انتظار می‌رود؛ زیرا وی را بنده، پیامبر و یک انسان معرفی می‌کند. مؤید این مطلب هم این است که خود حضرت عیسی یک فرد یهودی است؛ لذا تعالیم و آموزه‌هایش هم باید برگرفته از اصول یهودیت باشد. با توجه به مطالبی که گذشت، اولین گروه یکتاپرست در صدر مسیحیت را باید «حواریون» حضرت عیسی دانست. برای نمونه، پطرس که رهبر شاگردان حضرت عیسی بود، از طرفی حق تشریح و جانشینی حضرت عیسی را از سوی خود آن حضرت دریافت کرده بود و از سوی دیگر عقایدی کاملاً توحیدی درباره خدا و حضرت عیسی در عهد جدید دارد که ذکر آن گذشت. لذا در رساله‌های منسوب به پطرس و در کتاب «اعمال رسولان»، تعالیم و تفکرات پطرس درباره حضرت عیسی و خداوند متعال کاملاً مبتنی بر آموزه‌های توحیدی یهودیت است. شاهد دیگر، تعالیمی است که در رساله یعقوب در مورد لزوم «عمل به شریعت» برای نجات و رستگاری است؛ چراکه این تعالیم کاملاً با آن افسانه کفاره شدن حضرت عیسی یا خدای متجسد، که تمام شئون مسیحیت تثلیثی را فراگرفته، در تضاد است و آن را نفی می‌کند.

۲-۲. ناصریان

«ناصری» به احتمال قوی از واژه «نصر» به معنای «حفظ» یا «مراعات» می‌آید و به معنای نگهبان نوعی آیین است. از این رو می‌توان گفت که ناصریان نام فرقه‌ای از یهود بوده است که شریعت را همانند عیسی باطل نمی‌دانستند؛ بلکه به تکمیل آن اقدام میکردند و به درجه‌ای از پارسایی که بر پارسایی کاتبان و فریسیان برتری داشت، اهتمام می‌ورزیدند (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۶۷-۶۸).

همچنین پیروان یحیی تعمیددهنده به «ناصریان» یعنی «کسانی که حفظ میکنند»، معروف بودند. آنان باهم در جوامع رهبانی زندگی میکردند؛ روزه و نماز به‌جا می‌آوردند؛ نوکیشان را از طریق تعمید می‌پذیرفتند و در انتظار ظهور پسر انسان بودند. پس از گذشت چند سال، بین آنها اختلافاتی پدید آمد. برخی از آنها با مطالعه کتب انبیا، به‌ویژه باب ۵۳ از کتاب اشعیا، به این نتیجه رسیدند که مسیحا باید از راه بلا کشیدن و مرگ به مقام والای خود نائل شود. این بخش از ناصریان به‌رهبری پطرس، یعقوب و یوحنا، نخستین کلیسای مسیحی را در حدود سال‌های ۳۷-۳۸ میلادی تأسیس کردند (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱-۱۰۲).

ویژگی‌های کلی ناصری‌ها بدین قرار است: استفاده از عهدین؛ آشنایی با زبان عبری و داشتن دست‌کم یک انجیل به آن زبان؛ اعتقاد به زنده شدن مردگان؛ باور به خالقیت خداوند؛ ایمان به خدای واحد و پسرش عیسی مسیح؛ پایبندی به شریعت موسوی. از دیگر ویژگی‌های آنها این بود که الکسایی به آنها ملحق شد و بعداً کتاب او را پذیرفتند؛ ایبونی‌ها نیز از درون ناصری‌ها بیرون آمدند؛ قبلاً آنها را Issaioi می‌نامیدند؛ ریشه آنها از جماعت اورشلیم بود که قبلاً به پلا آمده بودند؛ موقعیت جغرافیایی سکونت آنها در Pella، Kokaba، و Coele سوریه بود؛ و یهودیان از آنها نفرت داشتند (Pritz, 1988, p.36-37).

آگوستین نیز در خصوص این فرقه معتقد است: آنها اعتراف میکنند که مسیحی هستند و مسیح پسر خداست و تممید را انجام می‌دهند؛ به شریعت یهود نیز عمل میکنند، که از باب نمونه شامل اموری مانند ختنه، روز شنبه و محدودیت‌های غذایی مانند پرهیز از خوک و... می‌شود (Pritz, 1988, v.38, p.78).

الکسای‌ها هم هنگام تعمید، حضرت عیسیؑ را «پسر خدا» خطاب میکنند؛ اما با وجود این، او را پسر واقعی خدا نمی‌دانند؛ بلکه او را یک انسان می‌دانند (Hippolytos, 1868, p.348). از آنجا که الکسای‌ها به ناصری‌ها ملحق شدند، این سخن هیپولیتوس شاهدهی بر این مطلب است که استفاده ناصریان از لقب پسر خدا دلیل بر این نیست که ناصریان معتقد به الوهیت حضرت عیسیؑ بوده‌اند؛ بلکه عنوان پسر خدا لقبی رایج برای حضرت عیسیؑ در آن زمان بوده است.

شاهد دیگر مطلب فوق این است که در مسیحیت کسی که حضرت عیسیؑ را پسر خدا می‌داند، دیگر نمی‌تواند ملتزم به شریعت یهود باشد؛ چون حضرت عیسیؑ با فدا کردن جان خود بر روی صلیب، گناهان بشر را پاک نمود و پس از آن، مسیحیان به سبب ایمان آمرزیده خواهند شد، نه به سبب عمل به شریعت.

ایپانوس می‌گوید: تفاوت ناصری‌ها با یهودیان و مسیحیان چنین است: به دلیل اعتقادشان به مسیح از یهودیان متمایز می‌شوند و تفاوتشان با مسیحیان در این است که به شریعت یهود، مانند ختنه، سبت و امور دیگر پایبندند. آنها معتقدند که عیسی صرفاً یک انسان است و تأکید میکنند که او به واسطه روح القدس و از حضرت مریمؑ متولد شده است (Wilson, 2009, p.128).

جروم نیز نقل می‌کند که ناصری‌ها در کنیسه‌ها «توسط فریسیان» نفرین شده‌اند؛ زیرا ایمان به مسیح را با حفظ شریعت یهودی درآمیخته‌اند و انجیلی به زبان عبری دارند. او همچنین می‌گوید که آنها در برپا زندگی میکنند؛ اما بعداً در نامه به آگوستین می‌گوید که آنها را «در تمام کنیسه‌های شرق در میان یهودیان می‌توان یافت» (Pritz, 1988, v.38, p.55).

آگوستین نیز می‌گوید: ناصریان تا به امروز (زمان حیات آگوستین) اصرار دارند که خود را مسیحیان ناصری بنامند؛ اما به روش یهودیان خود را ختنه میکنند؛ لذا به دلیل اشتباهی که پطرس به واسطه آن منحرف شد و پولس او را از آن فراخواند، بدعت‌گذار محسوب می‌شوند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که آگوستین شخصاً از ادامه حیات آنها آگاه بوده است (Pritz, 1988, v.38, p.77).

تئودورت، اسقف کورهوس (حدود ۳۹۳م - حدود ۴۶۶م) در کتاب خود که در حدود سال ۴۵۳م نوشته شده است، اطلاعات کوتاهی در مورد ناصری‌ها نقل می‌کند: «ناصری‌ها یهودی هستند؛ آنها مسیح را به عنوان انسانی عادل گرامی می‌دارند و از انجیل استفاده میکنند» (Pritz, 1988, v.38, p.79).

ایپانوس می‌گوید: ناصریان به جای اینکه مسیحیان بدعت‌گذار باشند، در واقع یهودی هستند و نه چیز دیگری. باین حال برای یهودیان، آنها بسیار دشمن هستند. نه تنها یهودیان از آنها نفرت دارند، آنها حتی در سحرگاه، ظهر و نزدیک به شام، سه بار در روز که دعاهای خود را در کنیسه‌ها می‌خوانند، آنها را نفرین میکنند

و ناسزا می‌گویند و سه بار در روز می‌گویند: «خداوند ناصریان را لعنت کند»؛ زیرا یهودیان کینه بیشتری از آنها دارند؛ چون آنها با وجود منشأ یهودی، موعظه می‌کنند که عیسی، مسیح است (Wilson, 2009, p.130).

بعضی از پدران کلیسا نیز مدعی شده‌اند که انجیل ناصریان ترجمه آرامی انجیل متی به‌استثنای دو فصل اول آن بوده است؛ لذا برخی از محققان مسیحی معتقدند که این ادعا می‌تواند درست باشد؛ زیرا از طرفی انجیل متی از جهاتی نسبت به سه انجیل دیگر صبغه یهودی دارد و از سوی دیگر داستان تولد معجزه‌آسای عیسی در فصول ۱ و ۲، برای مسیحیان - یهودی قابل پذیرش نبود؛ زیرا در باور آنها عیسی انسانی پارسا و مسیحی موعود بود، نه خدایی که از باکره متولد شود (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۳۳۴). بنابراین ناصریان از یک سو همانند یهودیان به شریعت یهودی کاملاً ملتزم بودند و از سوی دیگر خدا را واحد می‌دانستند و حضرت عیسی را نیز صرفاً یک انسان می‌شمردند.

۲-۳. ایبونیان

ایبونی اصطلاحی است برگرفته از کلمه‌ای عبری به معنای «فقر» و در اصل، اشاره به فرقه‌ای از مسیحیان - یهودی اولیه دارد. آنها ظاهراً بر تورات تأکید داشتند و تعالیم پولس را رد می‌کردند و به‌طور کلی حضرت عیسی را پیامبری می‌دانستند که به او الهام شده است، نه کلمه الهی خداوند. از این رو این اصطلاح گاهی اوقات تسامحاً به‌عنوان صفتی به کار می‌رود برای توصیف هرگونه مسیح‌شناسی که الوهیت مسیح را کمرنگ جلوه می‌دهد (هاروی، ۱۳۹۰، ص ۷۲؛ Murphy, 1996, v.5, p.29).

با ورود عقاید پولس به مسیحیت، نوکیشان مسیحی دیگر ملزم به عمل به شریعت یهود نبودند؛ با این حال، فرقه‌ای از مسیحیان که شدیداً به رعایت شریعت یهود پایبند بودند، به‌صورت گروهی مجزا در جامعه مسیحی به حیات خود ادامه دادند. آنها معتقد بودند که مسیح بزرگ‌ترین پیامبر و همان «مسیح منتظر» و انسانی مانند دیگر انسان‌هاست و بر انجام مراسم‌های یهودی اهتمام داشتند؛ اما از اهمیت این گروه، پس از سقوط اورشلیم در سال ۷۰م کاسته شد؛ ولی از درون آنها فرقه «ایبونی‌ها» ظهور کرد که تا قرن چهارم موجود بودند (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۴۳). این ایده که ایبونی‌ها شکل اولیه و اصلی مسیحیت را نشان می‌دهند، سابقه طولانی در دانش عهد جدید دارد. پس از میلاد مسیح، از آنها توسط ایرنائوس در حدود سال ۱۷۵م یاد شده است. هیپولیتوس نیز از آنها یاد کرده و همچنین افرادی مانند ترتولیان، اوریگن، یوسیوس و ایپیفانیوس به ایبونی‌ها اشاره کرده‌اند (Simon J, 2017, p.98).

هیپولیتوس در مورد ایبونی‌ها می‌گوید: آنها معتقدند جهان توسط کسی آفریده شده است که درحقیقت خداست. آنها مطابق با آداب و رسوم یهودیان زندگی می‌کنند و مدعی‌اند که طبق شریعت، عادل شمرده می‌شوند و معتقدند که عیسی با اجرای شریعت عادل شد و از این رو نجات‌دهنده، «مسیح خدا و عیسی» نامیده شد؛ زیرا هیچ‌یک از انسان‌ها شریعت را همانند او به‌طور کامل رعایت نکرده بودند؛ چون اگر کسی احکام شریعت را انجام می‌داد، درواقع همان مسیح بوده است. از همین رو ایبونی‌ها ادعا می‌کنند که خودشان نیز هنگامی که شریعت را به همین ترتیب انجام

می‌دهند، می‌توانند مسیح شوند؛ زیرا آنها معتقدند که عیسی مسیح خود انسانی همانند دیگر انسان‌ها بود (Hippolytos, 1868, p.303).

آنها مانند ناصریان و صدوقیان سنتی قمران، با یهودیت رسمی مخالفت کردند و عیسی مسیح را به‌عنوان مسیح پیشگویی شده توسط حضرت موسی ﷺ و به‌عنوان پیامبر واقعی پذیرفتند؛ اما انتخاب او به‌عنوان مسیح یا مسح شده را به‌دلیل فضیلت عالی او دانستند که تحت هدایت روح‌القدس غسل تعمید را از یحیی دریافت کرد و به‌موجب آن، شریعت را کاملاً حفظ کرد. ایبونی‌ها به‌شدت با الهیات پولس مخالفت کردند؛ زیرا معتقد بودند: زمانی که او ادعا میکرد مکاشفه‌ای با مسیح داشته، دچار یک توهم شیطانی شده است. همچنین او با روی آوردن یهودیان به اجرای کامل شریعت موسوی، آن‌طور که در نظر گرفته شده بود، مخالفت کرده است. نجات‌شناسی پولس نیز توسط یعقوب در اورشلیم رد شد (Murphy, 1996. V.5, p.31).

یوسیبوس نیز می‌گوید: ایبونی‌ها معتقد بودند که تنها با ایمان به مسیح و با زندگی مطابق با آن، نجات حاصل نمی‌شود. آنها فقط انجیل عبرانیان را مورد استفاده قرار می‌دادند و از دیگر اناجیل خیلی کم استفاده میکردند. آنها مانند سابق روز سبت و بقیه مراسم یهودی را رعایت میکردند؛ اما یکشنبه‌ها مراسمی مانند مراسم مسیحیان را در بزرگداشت رستاخیز منجی برگزار می‌نمودند (Pritz, 1988. p.24)؛ همچنین همانند اسنی‌ها مخالف قربانی بودند و از مصرف شراب و گوشت خودداری میکردند (آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۷). لذا آنها به‌صورت کامل مقید به شریعت بودند. به‌خصوص به مسئله «ختنه» و «تعطیلی شنبه» اهمیت ویژه‌ای می‌دادند؛ همانند اسنی‌ها نیز غسل روزانه را واجب می‌دانستند. برای تشریف به دین، مراسم غسل تعمید داشتند و غذای مقدس آنها عبارت بود از نان فطیر و آب (دانیلو، ۱۳۸۳، ص ۱۴۳).

روش زندگی ایبونی‌ها با اسنی‌ها شباهت داشته است. جالب است که اسنی‌ها در طومارهای قمران، خود را بارها ایبونی نامیده‌اند. به همین دلیل بسیاری از محققین فرقه قمران را همان ایبونی‌ها می‌دانند؛ ولی افرادی مانند زومر معتقدند که آنها تحت تأثیر فرقه قمران خود را ایبونی نامیده‌اند. ایبونی‌ها که پدران واقعی و وارثین حواریون بودند، هنگامی که پس از ویرانی اورشلیم فلسطین را ترک کردند، معتقدات خود را در سرزمین دیگر نشر دادند و لذا مسیحیان از این گروه ریشه گرفتند (آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۸). از این رو فرقه ایبونی با فرقه اسنی آن قدر شبیه هم هستند که محقق بزرگی چون تایچر را نیز به اشتباه انداخته و معتقد شده است که دست‌نوشته‌های قمران از جمله آثار ایبونی‌ها بوده است. ژان دانیلو در این مورد می‌گوید: چنین نظری غیرممکن است. همان‌گونه که کولمان نشان داده، حداقل می‌توان گفت که فرقه ایبونی شاخه‌ای از اسنیان بوده است (دانیلو، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲).

اریجن ایبونی‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کند: کسانی که به تولد عیسی از باکره ایمان داشتند و کسانی که به چنین چیزی باور نداشتند. یوسیبوس نیز همین تقسیم‌بندی را در مورد ایبونی‌ها انجام می‌دهد (Simon J, 2017, p.95). هنری تیسن نیز ظاهراً به یکی از همین فرقه‌های ایبونی اشاره می‌کند و می‌گوید: آنها معتقد بودند که عیسی

پسر مریم و یوسف بود؛ وی شریعت موسی را به قدری خوب اجرا کرد که خدا او را به عنوان مسیح انتخاب نمود. انتخاب او هنگام تعمید و نزول روح القدس روشن شد. بدین ترتیب، این گروه از ایونی‌ها الوهیت مسیح و تولد او از باکره را قبول ندارند؛ زیرا بر این باورند که الوهیت وی با اصل یکتاپرستی مخالف است (تیسن، بی‌تا، ص ۲۱۹).

سرینتوس که خود ایونی بود، می‌گوید: عیسی از یک باکره متولد نشده؛ بلکه او فرزند یوسف و مریم است و همانند دیگر انسان‌ها دارای پدر و مادر است؛ اما او در عدالت، شایستگی و علم، بالاتر از دیگر انسان‌هاست (Hippolytos, 1868, p.385). ایپانوس می‌گوید: برخی از ایونی‌ها معتقد بودند که خداوند دو موجود آفریده است: مسیح و ابلیس. به ابلیس قدرت سلطه بر دنیا را بخشیده و به مسیح قدرت سلطنت در جهان آینده را. همچنین آنها معتقد بودند که او مولود از پدر نیست؛ بلکه به عنوان یکی از فرشتگان خدا آفریده شده است و او فرمانروای فرشتگان و همه مخلوقات خداوند متعال است (Wilson, 2009, p.143-144). همچنین معتقدند که ابلیس برای هر نسلی یک نبی دروغین می‌فرستد. یکی از این انبیا، عیسی است که از جانب «سلطان نور»، یعنی مسیح، حمایت می‌شود. لذا آنان پولس را برخلاف پطرس یک پیامبر دروغین می‌دانند. این خصومت ایونی‌ها با پولس حاکی از آن است که آنها تا چه حد به قوم یهود نزدیک بودند (دانیلو، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲-۱۴۳).

بنابراین ایونی‌ها به طور کلی معتقد بودند که حضرت عیسی ﷺ صرفاً یک انسان، پیامبر و فرستاده خداست؛ تا حدی که حتی برخی از آنها بر این باورند که حضرت عیسی ﷺ حاصل ازدواج حضرت مریم ﷺ و یوسف نجار است. ایپانوس می‌گوید: ایونی‌ها انجیلی داشتند که آن را «انجیل عبری» می‌نامیدند؛ اما این انجیل مخدوش و تقلبی است. البته اگر چنین رساله‌ای وجود داشته است، علت تقلبی بودن آن از نظر ایپانوس این است که در آن سخنی از پسر خدا بودن عیسی نیامده است (آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۷).

ایونی‌های سوریه از انجیلی موسوم به «انجیل عبریان» که به زبان آرامی بود و گزارشی در مورد تولد و کودکی عیسی نداشت، استفاده می‌کردند. فقط قطعاتی از آن باقی مانده است (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۳۰). در این زمینه، ایرنه معتقد است که انجیل آنها به انجیل متی شباهت داشته؛ اما اثر مزبور به زمان ما نرسیده است (آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۸). لذا انجیل یهودیان و ایونی‌ها و غیره، عیسی را «انسان - خدا» معرفی نمی‌کند؛ بلکه وی را بزرگ‌ترین پیامبر معرفی می‌کند (آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۲). با وجود این، هم ایرنائوس و هم ایپانوس ادعا می‌کنند که ایونی‌ها از نسخه‌ای از انجیل متی استفاده می‌کردند. ایپانیوس همچنین گزارش می‌دهد که ناصریان نیز از انجیل متی استفاده می‌کردند (Simon J, 2017, p.100).

برخی معتقدند که این فرقه در حدود اوایل قرن دوم دیگر وجود نداشته است. البته ممکن است در دورانی که مسیحیت از یهودیت جدا شد، گروه‌های اصلی اجتماعات مسیحی به عقاید ایونی‌ها یا دست‌کم به عقاید «یهودی - مسیحی» گرایش پیدا کرده‌اند (آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۴)؛ اما ژان دانیلو معتقد است که طریقت

ابیونی تا قرن چهارم نیز ادامه یافت؛ به گونه‌ایکه ژروم قدیس نیز از آن خبر داده است. همچنین دانیلو می‌گوید: بین این فرقه و اسلام شباهت‌های عجیبی وجود دارد؛ تا حدی که شاید بتوانیم بگوییم برخی از ریشه‌های دور اسلام به این آیین برمی‌گردد. وی می‌گوید: ما این اطلاعات را از طریق یادداشت‌های ایرنه و مخصوصاً کتاب عجیب ادعیه و اذکار و معارف منسوب به کلمان به‌دست آورده‌ایم (دانیلو، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲).

۴-۲. الکسایان

از جمله فرقه‌هایی که از آن به‌عنوان یکی از گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت یاد می‌شود، «الکسای‌ها» هستند. فعالیت این فرقه، در اوایل قرن دوم در زمان سلطنت تراژان آغاز شد؛ اما تا حدود سال ۲۲۰م هیچ مدرک خارجی دال بر وجود آنها وجود ندارد و محققان اغلب منشأ اولیه آن را مورد تردید قرار داده‌اند. کتاب الکسای ظاهراً به زبان آرامی نوشته و به یونانی ترجمه شده است. حال اگر هرگز شخصی به‌نام الکسای وجود نداشته، پس ایپانیوس اشتباه فاحشی در بیان اینکه آنها به ناصریان پیوسته‌اند، مرتکب شده است. بسیار جالب توجه است که به‌رغم عدم توافق بین محققان درباره الکسای و کتاب او، در مورد یک چیز عملاً توافق جهانی وجود دارد و آن اینکه بسیار بعید است که ناصری‌ها واقعاً کتاب الکسای را همان‌طور که ایپانیوس می‌گوید، پذیرفته باشند (Pritz, 1988, p.37).

ظاهراً الکسای به فرقه ابیونی شباهت داشته است. اوزب در مورد الکسای‌ها می‌گوید: آنان نیز مانند ابیونی‌ها رساله‌های منسوب به پولس را قبول نداشتند؛ اما به همه کتب تورات و بعضی از اناجیل معتقد بودند. بنا بر قول دیگر، الکسای، مؤسس این فرقه - که در زمان تراژان، یعنی اوایل قرن دوم، می‌زیسته است - آثاری مرکب از افکار یهودی و مسیحی را تدوین کرد (آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۹). به‌گفته ایپانیوس، الکسای‌ها به ابیونی‌ها ملحق شدند؛ لذا ایپانیوس اساساً سه گروه مسیحی - یهودی بدعت‌گذار را به‌هم پیوند می‌دهد: ناصری‌ها، ابیونی‌ها و الکسای‌ها (Simon J, 2017, p.101).

هیپولیتوس می‌گوید: الکسای منظمه فکری خود را از فیثاغورث وام گرفته است. وی معتقد است که مؤمنان باید ختنه شوند و بر اساس شریعت زندگی کنند. او ادعا می‌کند که مسیح به‌عنوان یک انسان به‌دنیا آمده است؛ به همان شیوه‌ای که برای همه انسان‌ها مشترک است و او در این زمان برای اولین بار از یک باکره به‌دنیا نیامده، بلکه قبلاً هم بارها و بارها متولد شده بود و متولد خواهد شد. مسیح بدین ترتیب ظاهر می‌شود و در میان ما به‌واسطه تغییر تولد و انتقال روح او از بدنی به بدن دیگر، مدت کوتاهی وجود خواهد داشت (Hippolytos, 1868, p.347).

بر این اساس، آنها به وجود یک مسیح اعتقاد ندارند؛ بلکه به شخصی برتر از دیگران معتقدند که به‌طور کلی به بدن‌های مختلفی منتقل می‌شود و می‌گویند اکنون در بدن عیسی وجود دارد و به همین ترتیب این اعتقاد را حفظ می‌کنند و بر این باورند که در یک زمان، مسیح از خدا به‌وجود آمد و در زمان دیگر روح شد و در زمان دیگری از باکره به‌دنیا آمد و در زمان دیگری چنین نیست. آنها تأیید می‌کنند که همین‌طور مسیح پس از آن، به‌طور مداوم به بدن منتقل می‌شد و در بسیاری از بدن‌های مختلف و در زمان‌های مختلف تجلی می‌یابد (Hippolytos, 1868, p.389).

بنابراین با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که فرقهٔ الکسائی در ادامه به ایبونی‌ها ملحق شدند و آنها همانند ایبونی‌ها و ناصری‌ها برای حضرت عیسی ﷺ الوهیتی قائل نبودند و صرفاً او را موجودی برتر از دیگران می‌دانستند؛ هرچند بنا بر نقل هیپولیتوس، به‌نوعی معتقد به «تناسخ» نیز بوده‌اند.

۲-۵. مونارشیسیمیان

یکی دیگر از گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت، «مونارشیسیت‌ها» (Monarchists) بودند. میل به تأکید بر یگانگی خدا و جلوگیری از هر توسعه‌ای که به صرف‌نظر کردن از توحید منجر شود، موجب ایجاد مکتبی به‌نام «مونارشیسیم» شد. در آغاز، این اصطلاح توسط ترتولیان در اواخر قرن دوم به کار رفت. او کسانی را مونارشیسیت می‌نامید که برای آنها اندیشهٔ حکومت فردی خدا چنان مهم بود که هر قرآئتی در باب ماهیت مسیح می‌بایست در پرتو آن عرضه می‌شد (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳). در زبان لاتینی، کلمهٔ Monarchy به‌معنای سلطنت مطلق یا سلطنت انفرادی است. این گروه به‌لحاظ تأکیدشان بر یگانه بودن شخصیت خدا و نفی شخصیت‌های مستقل در تثلیث، پیروان مونارش نامیده شده‌اند (کرنز، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۷۷). بدین ترتیب، مونارشیسیم بر این مطلب تأکید می‌کند که تنها یک اصل غایی وجود دارد (McManners, 1992, p.48). این گروه برای بیان یگانگی خدا به دو شاخه منشعب شدند: الف) «فرزندخواندگی» یا «پویا»؛ ب) مونارشیسیم «کیفی» یا «مقامی» یا به‌عبارت‌دیگر، مونارشیسیم «وجهی و مودالیزم» (Modal Monarchianism).

۲-۵-۱. فرزندخواندگی (فرزندانگاری / پسرخواندگی) یا پویا

یکی از نهضت‌هایی که در اواخر قرن دوم میلادی و نخستین دهه‌های قرن سوم شکل گرفت، نهضت «فرزندخواندگی» (Adoptationism) بود. رهبر فرزندانگاران یک کارگر چرم‌ساز به‌نام تئودتوس بود. وی در سال ۱۹۰م به رم آمد تا پایهٔ تفکرات خود، یعنی یکتایی خدا و اینکه پسر با پدر یکی نیست و الوهیت ندارد، را استوار کند. او این‌گونه تعلیم می‌داد و استدلال می‌کرد که عیسی صرفاً یک انسان بود و هنگام تعمید یافتنش نیروی الهی به او عطا شد و به‌خاطر ارجمندی فوق‌العاده‌اش، تا مقام دست راست خداوند متعال تعالی یافت (چارلز زینر، ۱۳۸۹، ص ۹۷). ارل کرنز، نویسندهٔ کتاب سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، دربارهٔ مونارشیسیت‌ها می‌گوید: آنها در بیان وحدت عددی شخصیت الهی در مقابل اعتقاد به سه شخصیت مستقل در ذات خدا، افراط کرده‌اند؛ زیرا ایشان در ابتدا وحدانیت خدا را تعلیم می‌دادند؛ اما به‌تدریج به‌سمت گونه‌ای از یگانه‌انگاری قدیمی متمایل شدند که در واقع الوهیت حقیقی مسیح را نفی می‌کند. از این‌رو مشکل آنها این بود که چگونه مسیح را به خدا مرتبط نمایند. در قرن سوم میلادی، شخصی به‌نام «پل اهل ساموساتا» که اسقف کلیسای انطاکیه بود، تفکر مونارشیسیت‌ها را بسط و ادامه داد. یکی از مهم‌ترین تعلیمات او نفی الوهیت عیسی مسیح بود؛ از همین‌رو او می‌گفت: عیسی تنها انسانی نیکو بود که به‌خاطر عدالت، درستکاری و نیز حلول «کلمهٔ» الهی در وجودش در هنگام تعمید، قادر به انجام امور الهی و ایفای نقش منجی گردید. این تلاش برای حفظ وحدانیت شخصیت الهی منجر به منجی‌ای الهی گردید. در نهایت، آموزهٔ پل اهل ساموساتا، تحت عنوان «مونارشیسیم پویا» یا «فرزندخواندگی» معروف شد (کرنز، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۷۸-۷۷).

پولس ساموساتایی که در پایان قرن سوم در پاتریارک انطاکیه بود، دعا درباره عیسی و سرود به افتخار مسیح را در کلیسایش اجازه نمی‌داد. از نظر او، تنها خدا می‌بایست عبادت شود و دعاها می‌بایست از طریق مسیح، به‌عنوان واسطه بین خدا و انسان، باشند. در نهایت، پولس ساموساتایی که در مقابل پاپ قرار گرفته بود، محکوم و تبعید شد (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵).

یکی از دلایل مونارشیست‌ها مبنی بر انسان بودن حضرت عیسی علیه السلام، تمسک به فقراتی از اعمال رسولان ۲: ۲ بود: «ای مردان اسرائیلی! این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی (انسانی) که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید». لذا مونارشیست‌ها خدا نامیدن عیسی را دروغی کفرآمیز می‌دانستند؛ زیرا می‌گفتند که در این صورت دو خدا خواهیم داشت؛ این در حالی است که کتاب مقدس بر وحدانیت خدا تأکید می‌کند (تثنیه ۶: ۴): «ای اسرائیل! بشنو، یهوه خدای ما یهوه واحد است» (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۳۲).

بدین ترتیب، گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت نیز بر این نکته تأکید داشتند که عقلاً یک انسان نمی‌تواند خدا باشد؛ چراکه یکی از مهم‌ترین لوازم الوهیت یک انسان، تعدد خدایان است. بنابراین مهم‌ترین دلیل بر صحت اعتقادات یکتاپرستان صدر مسیحیت در مورد عدم الوهیت و ماهیت حضرت عیسی علیه السلام، مهر تأیید عقل بر باورهای آنان است. در نهایت می‌توان گفت که مونارشیست‌های طرفدار نظریه «پسرخواندگی» بر این باور بودند که با چنین درکی از مسیح، هیچ مشکلی در فهم یگانگی خدا به‌وجود نمی‌آید (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴).

۲-۵-۲. مونارشیسم کیفی، مقامی یا مودالیسم

بنیان‌گذار مونارشیسم کیفی یا مقامی شخصی بود به‌نام سابلیوس، که تلاش او اجتناب از خطر سه‌خدایی بود. در اوایل قرن سوم میلادی، وی این آموزه را ابداع کرد و در ادامه معروف به «سابلیانیسم» شد. او معتقد بود که تثلیث، در واقع تجلی در آشکال است، نه تثلیث در ذات الهی. بر این اساس، خدا در عهد عتیق به‌شکل پدر تجلی یافت؛ سپس برای نجات انسان به‌صورت پسر ظاهر شد و پس از رستاخیز مسیح، به‌شکل روح‌القدس جلوه‌گر شد؛ لذا بنا بر این دیدگاه، در ذات خدا سه شخصیت وجود ندارد؛ بلکه خدا به سه شکل تجلی نموده است. دیدگاه سابلیوس را می‌توان در قالب روابط یک فرد با دیگران این‌گونه تبیین نمود: یک فرد می‌تواند با فرد دیگر رابطه فرزند داشته باشد؛ با دیگری برادر بوده و در عین حال پدر شخص دیگری نیز باشد. همان‌گونه که مشخص است، در تمام این روابط، تنها یک شخصیت واقعی وجود دارد. نتیجه این دیدگاه، نفی شخصیت مستقل الهی عیسی مسیح علیه السلام است. چنین نگرشی در دوران معاصر به‌شکل نهضت Jesus Only پنطیکاستی احیا شد (کرنر، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۷۸).

۳. فقرات ناظر به گروه‌های یکتاپرست مسیحی در عهد جدید

یکی از شواهد مهم وجود فرقه‌ها و گروه‌های یکتاپرست در صدر مسیحیت، فقرات بسیاری در عهد جدید است که اثبات می‌کنند در صدر مسیحیت گروه‌هایی بوده‌اند که با تعالیم پولس مخالفت می‌کردند؛ لذا این امر مؤید دیگری است بر وجود یکتاپرستان مسیحی در صدر مسیحیت.

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مخالف تعالیم پولس در عهد جدید، پطرس حواری است. خود پولس در عهد جدید صراحتاً اعتراف می‌کند که با پطرس اختلاف مبنایی و عقیدتی داشته است (غلاطیان ۱: ۱۴-۲: ۱۶). بنابراین پولس با روش پطرس که دعوت مردم به شریعت یهود بود، مخالفت داشت و همه‌چیز را در ایمان به عیسی مسیح خلاصه می‌کرد. البته طبق گفته حضرت عیسی، ملاک و معیار، عمل به دستورها و تفکرات پطرس است، نه پولس. از این رو در مسیحیت در مقابل بدعت و بدعت‌گذاری، واژه «راست‌کیشی» قرار دارد که به معنای راست‌کیش و راست‌آیین به دین می‌باشد. مراد از راست‌کیشی این است که فرد یا گروه متدین در همان مسیر و کانالی قرار گیرد که بنیان‌گذار دین آن را ترسیم کرده است و ارتدکس کسی است که همان اعتقادات، همان رفتار و همان خطمشی را داشته باشد و دنبال کند (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۲).

پولس حواریون را رسولان دروغین و کذب می‌خواند (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۱)؛ درحالی‌که طبق آنچه بیان شد، پس از مرگ حضرت عیسی مردم می‌بایست به سخنان رسولان، که در رأس آنها پطرس رسول قرار داشت، گوش فرامی‌دادند. بر این اساس، مخالفت هر کسی با رسولان، در واقع مخالف با سخنان حضرت عیسی است و کلام چنین کسانی باید رد و ابطال شود.

در نامه به غلاطیان، پولس اعتراف می‌کند که مردم انجیلی غیر از انجیل او را قبول دارند و از انجیل او روی گردان شده‌اند (سامی شماته، ۱۳۹۴، ص ۳۲): «تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردید به سوی انجیلی دیگر، که [انجیل] دیگر نیست؛ لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند» (غلاطیان ۶: ۸). جالب است پولس اعتراف می‌کند که مردم خیلی سریع از تعالیم او روی گردان شده‌اند و این امر نشان از آن دارد که در همان صدر مسیحیت گروهی بودند که تعالیم پولس را با اندیشه یکتاپرستی در تضاد می‌دانستند.

همچنین پولس در رساله خود به تیموتائوس اعتراف می‌کند که همه او را ترک نموده و به شدت با وی به مخالفت برخاسته‌اند: «در محاجه اول من، هیچ‌کس با من حاضر نشد؛ بلکه همه مرا ترک کردند» (دوم تیموتائوس ۱: ۴). همچنین پولس در رساله دوم خود به تیموتائوس می‌گوید: همه آسیایی‌ها از تعالیم و عقاید او روی گردان شده‌اند: «از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته‌اند، که از آن جمله فیچلس و هرموجیس می‌باشند» (دوم تیموتائوس ۱: ۱۵). در فرازی دیگر از رساله دوم به تیموتائوس، پولس می‌گوید که مخالفان او رو به افزایش‌اند (دوم تیموتائوس ۱: ۱۴).

در نامه اول پولس به قرنتیان، وی از مردم ملتسمانه درخواست می‌کند که اختلافات خود را در مورد تعالیم مسیحیت کنار بگذارند؛ چراکه برخی پیرو تعالیم پولس، برخی دیگر پیرو افکار پطرس و... بودند:

لکن ای برادران! از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح همه یک سخن گوئید و شفاق در میان شما نباشد؛ بلکه در یک فکر و یک رأی کامل شوید؛ زیرا که ای برادران من! از اهل خانه خلوتی درباره شما خبر به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است. غرض اینکه هر یکی از شما می گوید که من از پولس هستم، و من از آپلُس، و من از کیفا، و من از مسیح (اول قرنیتان ۱۰: ۱۲-۱۱).

در اعمال رسولان نیز چنین آمده است: گروهی با تعلیم پولس و به خصوص مسئله «ختنه نوکیشان» اختلاف جدی داشتند: تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می دادند که اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید؛ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسئله بروند (اعمال رسولان ۱: ۱۵-۲).

نتیجه گیری

بنا بر آنچه گذشت، روشن شد که فرقه‌ها و گروه‌های مختلف و زیادی از یکتاپرستان مسیحی در صدر مسیحیت وجود داشتند. در رأس آنها، پطرس و حواریون حضرت عیسی ﷺ قرار داشتند که در زمان خود همواره منادی یکتاپرستی بوده‌اند و از سوی دیگر با پولس در مباحث مسیح‌شناسی و دیگر مسائل مناقشات فراوانی داشته‌اند. لذا گروه‌های یکتاپرست مسیحی بعدی، جملگی به نوعی از تعلیم یکتاپرستانه حضرت عیسی ﷺ و حواریون نشئت گرفته‌اند.

مؤلفه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های یکتاپرست مسیحی در صدر مسیحیت از این قرار بود که ضمن ملتزم بودن به شریعت موسوی، حضرت عیسی ﷺ را مخلوق خدا می دانستند و با تعلیم پولس مخالف بودند و به یکتاپرستی و توحید به دور از تثلیث اعتقاد داشتند. همچنین مسیحیان یکتاپرست صدر مسیحیت از انجیلی استفاده میکردند که با انجیل امروزی به نوعی متفاوت بوده است؛ هرچند به این علت که یکتاپرستان مسیحی به مرور زمان و به تدریج به عنوان گروه‌های بدعت‌گذار معرفی شدند، همواره در تنگنا و اقلیت قرار داشتند. از همین روست که معارف توحیدی آنها بسیار کم مورد توجه قرار گرفته و در پژوهش‌های علمی نیز به آنها کمتر پرداخته شده است. همچنین روشن شد که مهم‌ترین دلیل بر صحت اعتقادات یکتاپرستان صدر مسیحیت در مورد عدم الوهیت و ماهیت حضرت عیسی ﷺ، مهر تأیید عقل بر باورهای آنان است؛ زیرا عقل به هیچ وجه نمی‌پذیرد که خدا جسم انسانی به خود گیرد یا اینکه انسانی الوهیت داشته باشد. بنابراین آموزه تثلیث، علاوه بر اینکه مخالف دیدگاه گروه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت است، مخالف حکم عقل نیز می‌باشد.

منابع

کتاب مقدس. ترجمه قدیم.

- هاروی، ون آستان، (۱۳۹۰). فرهنگ الهیات مسیحی. ترجمه جواد طاهری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آشتیانی، جلال الدین (۱۳۶۸). تحقیقی در دین مسیح. تهران: نشر نگارش.
- آکادمی علوم اتحاد شوروی (۱۳۶۶). مبانی مسیحیت. ترجمه اسدالله مشیری. بی‌جا: کتابسرای بابل.
- یدی، ولیم (۱۹۷۳). الكنز الجلیل فی تفسیر الانجیل. بیروت: مجمع الکنائس الشرق الادنی.
- ارمان، بارت دی (۱۴۰۲). عهد جدید: مقدمه‌ای تاریخی بر نوشته‌های مسیحی قدیم. ترجمه حسین توفیقی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- پترسون، چارلز اچ (۱۳۸۴). عهد جدید کتاب مقدس (خلاصه و شرح). ترجمه محمودرضا قربان صباغ. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- پیترز، اف. ئی (۱۳۹۲). مسیحیت، یهودیت و اسلام. ترجمه حسین توفیقی. قم: نشر ادیان.
- تیسن، هنری (بی‌تا). الهیات مسیحی. ترجمه ط. میکائیلیان. بی‌جا: انتشارات حیات ابدی.
- چارلز زینر، رابرت (۱۳۸۹). دانشنامه فشرده ادیان زنده جهان. ترجمه زهت صفای اصفهانی. تهران: نشر مرکز.
- دانیلو، ژان (۱۳۸۳). ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالعمیق. ترجمه علی مهدی‌زاده. قم: نشر ادیان.
- رابرتسون، آرچیبالد (۱۳۸۷). عیسی اسطوره یا تاریخ. ترجمه حسین توفیقی. قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- سامی شماته، سمیر (۱۳۹۴). ناسازگاری‌های درونی کتاب مقدس. ترجمه سیدمرتضی عادل. قم: بوستان کتاب.
- عبدالوهاب، احمد (۱۴۰۰ق). طائف الموحدين من المسیحیین عبر القرون. بی‌جا: مکتبه وهبه.
- کرنر، ارل (۱۹۹۴). سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ. ترجمه آرمان رشدی. بی‌جا: شورای کلیساهای جماعت ربانی.
- گریدی، جُوان. ا. (۱۳۸۴). مسیحیت و بدعت‌ها. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. قم: طه.
- مک آرتور، جان (۲۰۰۷). تفسیر عهد جدید: تفسیر آیه به آیه. بی‌جا: بی‌نا.
- مکدونلد، ولیم (۱۹۹۸). تفسیر کتاب المقدس للمؤمن. بیروت: فريق الصلاة.
- مولند، اینار (۱۳۸۷). جهان مسیحیت. ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- میلر، و. م. (۱۹۳۲). تفسیر کتاب اعمال رسولان. ترجمه احمد نخستین. بی‌جا.

The Holy Bible: Ancient Translation.

Harvey, Van Asten. (2011). Dictionary of Christian Theology. Translated by Javad Taheri. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.

Ashtiani, Jalal al-Din. (1989). Research on the Christian Religion. Tehran: Negareh Publishing.

Academy of Sciences of the Soviet Union. (1987). Foundations of Christianity. Translated by Asadollah Mobasheri. No location: Ketabsara Publications.

Eddy, William. (1973). The Glorious Treasure in the Interpretation of the Gospels. Beirut: Near East Council of Churches.

- Ehrman, Bart D. (2023/1402 AH). *The New Testament: A Historical Introduction to the Early Christian Writings*. Translated by Hossein Tofighi. Qom: University of Religions and Sects.
- Patterson, Charles H. (2005). *The New Testament of the Bible (Summary and Explanation)*. Translated by Mahmoudreza Ghorban Sabbagh. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad.
- Peters, F. E. (2013). *Christianity, Judaism, Islam: The Classical Texts and Their Interpretation*. Translated by Hossein Tofighi. Qom: Religions Publishing.
- Thiessen, Henry. (No Date). *Christian Theology*. Translated by T. Mikaelian. No location: Hayat Abadi Publications.
- Zehner, Robert Charles. (2010). *Concise Encyclopedia of World Religions*. Translated by Nazhat Safaie Esfahani. Tehran: Markaz Publishing.
- Daniélou, Jean. (2004). *The Roots of Christianity in the Dead Sea Scrolls*. Translated by Ali Mahdizadeh. Qom: Religions Publishing.
- Robertson, Archibald. (2008). *Jesus, Myth or History*. Translated by Hossein Tofighi. Qom: University of Religions and Sects Publications.
- Shamath, Samir Sami. (2016). *Internal Inconsistencies of the Bible*. Translated by Seyed Morteza Adeli. Qom: Bustan Book.
- Abdul Wahab, Ahmad. (1400 AH). *The Journey of Monotheists among Christians through the Centuries*. No location: Wahba Library.
- Koerner, Earl. (1994). *The Story of Christianity through History*. Translated by Arman Rashidi. No location: Pentecostal Churches Council.
- O'Grady, John. (2005). *Christianity and Heresies*. Translated by Abdul Rahim Soleimani Ardestani. Qom: Taha Publications.
- MacArthur, John. (2007). *New Testament Commentary: Verse by Verse Interpretation*. No location: No publisher.
- McDonald, William. (1998). *Believer's Bible Commentary*. Beirut: Prayer Team.
- Moland, Einar. (2008). *World of Christianity*. Translated by Mohammad Bagher Ansari and Masih Mohajeri. Tehran: Amir Kabir Publishing Institute.
- Miller, W.M. (1932). *Commentary on the Acts of the Apostles*. Translated by Ahmad Nokhastin. No location.

English

- Bauer, Walter et al. (1971). *Orthodoxy and Heresy in Earliest Christianity*. Philadelphia: Fortress Press.
- Hippolytos. (1868). *The Refutation of All Heresies*. Translated by the Rev. J.H. Macmahon, M.A, with fragments from his commentaries on various Books of Scripture; T. & T. Clark.
- McManners, John (Ed.) (1992). *The Oxford Illustrated History of Christianity*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Murphy, F.X. (1996). "Ebionites". In: *The New Catholic Encyclopedia*. The Catholic University of America.
- Pritz, Ray. (1988). *Nazarene Jewish Christianity: From the End of the New Testament Period Until Its Disappearance in the Fourth Century*. Brill Archive.
- Joseph, Simon J. (2017). "'I Have Come to Abolish Sacrifices' (Epiphanius, Pan. 30. 16. 5): Re-examining a Jewish Christian Text and Tradition". *New Testament Studies*, 63(1), 92-110.
- Wilson, R. McL. (2009). *The Panarion of Epiphanius of Salamis: Book 1 (Sects 1–46)*. Translated by Frank Williams, Boston: Brill.